

باغ، خندان ز گل خندان است  
خنده آیین خردمندان است

چنین به نظر می‌رسد که طنز و کمدی قلمروی دارند که از مرز خنده آغاز می‌شود. بنابراین، می‌توان چپستی خنده را مدخلی قرار داد برای ورود به مباحث ادبی و نمایشی مربوط به طنز و کمدی. اساسی‌ترین - یا یکی از اساسی‌ترین - عناصر سازنده همه گونه‌های طنز و مطایبه خنده است؛ اما می‌توان پرسید خنده چیست؟

## خنده، بنیاد طنز و کمدی

محمد شادروی‌منش

چرا ما می‌خندیم؟

در میان قدیمی‌ترین تعاریفی که فیلسوفان برای انسان ذکر کرده‌اند، یکی هم این است که «انسان، حیوانی است ضاحک». با آن که این تعریف در نزد فیلسوفان اعتبار و مقبولیت تام ندارد و به اصطلاح، تعریف شیء است به «عَرَض خاص» اما نشان دهنده توجه اندیشمندان است به این عرض مهم که تا حدی انسان را از جانوران ممتاز می‌کند.

این که ماهیت فیزیولوژیک خنده و عوامل ایجاد

کننده آن چیست، از موضوع‌های مشترک مورد علاقه روان‌شناسی و فلسفه است. اسپنسر در این باره نظر جالب توجهی دارد. او معتقد است. هر واقعیت یا موضوع تازه، علاقه انسان را برمی‌انگیزد. هر امر غیر عادی مسئله‌ای است و ما را نگران می‌کند ما برای اطمینان دادن به خویش باید هر فکر تازه را به فکری آشنا تحویل کنیم تا از رمزآلود بودن و بنابراین خطرناکی احتمالی آن بپرهیزیم. بدین‌گونه بدن انسان در برابر ترکیب نامنتظره انگیزه‌های برونی بر فعالیت خویش می‌افزاید (از نظر بازتاب‌شناسی، بدن انعکاسی شرطی تازه ایجاد می‌کند) ناگهان معلوم می‌شود مسئله ما موهوم است؛ پرده‌ای نازک است که در ورای آن امری بسیار آشنا و کاملاً بی‌خطر رخ می‌نماید. سراب‌های «مسئله» و تمامی حادثه «بی‌اهمیت» از آب درمی‌آید. اما در این میان، شما خود را آماده کرده‌اید و نیروها روانی - تنی خود را مهیا نموده‌اید، اما دیگر آماده کردن نیروها ضروری نیست؛ چرا که دشمنی سهمناک در کار نیست. باید از آمادگی درآیید. در مراکز فکر و تحلیل مغز شما انرژی‌ای ذخیره شده که باید بلافاصله مصرف شود؛ یعنی از راه مجاری‌ای که بدن اجازه می‌دهد تخلیه شود. اگر انرژی‌ای که رها می‌شود ضعیف باشد، فقط تبسمی بر لب‌ها می‌نشیند. اگر انرژی بیشتری ذخیره شده باشد، دیافراگم سینه متشنج می‌شود و حتی گاهی خنده‌ای پرطنین به وجود می‌آید؛ خنده‌ای که آن را «نعره‌ای»، «اشک‌انگیزی» یا «روده برکننده» می‌نامیم. و این به خصوص موقعی رخ می‌دهد که یک سلسله راه‌حل‌های نامنتظره برای مشکلاتی به ظاهر جدی، موجد یک رشته واکنش می‌شود.

ضمناً باید دانست که تشنج دیافراگم در عین حال که صدای خنده را به وجود می‌آورد، موجب خروج تشنج‌آمیز و قهری هوا (و اکسیژن) از ریه‌هاست. به نظر اسپنسر این یک «شیر اطمینان» تازه است. این جریان، از اکسیداسیون خون و بنابراین این فعالیت جریان‌های

مختلف مغزی می‌کاهد. پس باز دیگر می‌بینیم که خنده از این زاویه وسیله خاصی بازی از بسیج در آمدن است.<sup>۱</sup>

در بعضی کتاب‌های طب قدیم نیز مطالبی شبیه به همین مفهوم را می‌توان یافت؛ از جمله در ذخیره خوارزم‌شاهی آنجا که «اندر سبب خنده» سخن می‌گوید، آمده است: «هر گاه که کاری پدید آید که از عادات و از نهاد خویش بیرون باشد و به طبع خوش آید، خون و روح که مرکب همه قوت‌هاست به ظاهر تن میل کند و خواهد که آن حال را ادراک کند، عصب‌های دل و سینه سده‌های آن گشاده شود، از یازیدن این عصب‌ها شکل خنده بر روی پدید آید، و از گشادان سده‌ها از اندام‌ها حرکت اندر دهن و روی ظاهر شود.»<sup>۲</sup>

در این سخن مؤلف ذخیره خوارزم‌شاهی، عبارت «کاری که از عادت و از نهاد خویش بیرون باشد» قابل توجه است، و این تعبیر دیگری از همان است که گفته‌اند: «وضع شیء در غیر ما وضع له».

اما درباره این که چه عاملی موجب خنده در آدمی می‌شود، از قدیم‌الایام نظرهای مختلفی ابراز شده است. ارسطو گفته است: «خطا یا نقصی که ناپدیدکننده نیست موجب خنده می‌شود.» هابز گفته است: «احساس ناگهانی تفوق خنده می‌آورد.» کانت گفته است: «حالت فشار یا انقباضی که ناگهان به هیچ تبدیل شود خنده‌انگیز است.» شوپنهاور گفته است: هر بیانی که در او ناسازگاری باشد خنده‌انگیز است.<sup>۳</sup>

در میان گفته‌هایی که از قدمای فرهنگ ایرانی و اسلامی نقل شده است، نقاط مشترکی با این اقوال می‌توان یافت، اما در این میان آن چه بیشتر جلب توجه می‌کند، تکیه اغلب آنها بر مفهوم تعجب و نقش آن در ایجاد خنده است. در امثال عرب نیز آمده است: «من عجز عین الجواب، ضحك من غیر عجاب»<sup>۴</sup> مفهوم «خندیدن بدون شگفتی» خود شگفتی دیگری و شاید از

مقوله بلاهت تلقی می‌شد. سخن خواجه نصیرالدین نیز به همین معنای شگفتی اشاره‌ای دارد: «علت انفعال نفس از آن چه معافه بدو رسد بیشتر بود از آنچه به تدریج به او رسد یا رسیدنش متوقع بود و به این سبب بود که مضاحک و نوادر در اول بار که استماع افتد لذیذتر باشد»<sup>۵</sup>.

در این زمینه، هانری برگسون فیلسوف فرانسوی، کتابی مستقل دارد بیه نام *خنده* (Le Rire). برگسون در این کتاب این عقیده عمومی را که خنده از تعجب برمی‌خیزد و یا قول کانت را که «خنده ناشی می‌گردد از انتظاری که به جایی نرسد» ناتمام می‌داند؛ زیرا بسیار اتفاق می‌افتد که انسان متعجب می‌شود، اما نمی‌خندد.

برگسون به جای تحقیق این که خنده از کدامیک از عواطف انسانی ناشی می‌شود، اول می‌پردازد به این که چه اموری خنده‌آورند. یعنی قبل از تحقیق در علت خنده، تحقیق می‌کند در موضوع خنده. او می‌گوید: انسان قبل از این که ضاحک باشد، مضحک است. او خنده را «عَرَض خاص» آدمی نمی‌داند؛ بلکه می‌گوید: بهتر است انسان را چنین تعریف کنیم: «انسان حیوانی است مضحک» و این در اصطلاح منطقی، تعریفی است «جامع و مانع».

او اعتقاد دارد که اگر بتوانیم از حس رقت و هم‌دردی که مناظر زندگی انسانی در ما ایجاد می‌کند جلوگیری کنیم، بسیار از آن مناظر، جنبه جدی خود را از دست خواهند داد و مضحک خواهند شد، و در این مورد مثالی ذکر می‌کند: در یک سالن بزرگ، ارکستر مشغول نواختن موسیقی است و عده‌ای نیز به حرکت موزون مشغولند، اگر ما آن حرکات را بدن شنیدن آوای موسیقی در نظر آوریم، جنبه جدی خود را از دست می‌دهند و مضحک می‌شوند.

او همچنین می‌گوید: خنده یک اشاره و تنبیه اجتماعی است از طرف اجتماع بر غفلت یکی از

اعضای خود. خنده با ترس و بیمی که ایجاد می‌کند، عزلت و غفلت را مجازات می‌کند.»

برگسون در ادامه‌ایم مطالب، نکته‌ای را نیز گوشزد می‌کند: «... اما نباید تصور کرد که اجتماع به هر خطایی می‌خندد. نفس خطا، همیشه خطاست. سر به هوا در غفلت تماشا و چشم‌چرانی به اینجا و آنجا در چاله افتادن چیز دیگری است، و اما در چاله افتادن به سبب رصد کردن ستاره‌ای، چیز دیگر؛ اجتناع این دومی را می‌بخشد. به آن اولی است که می‌خندد؛ یعنی اجتماع چون می‌خواهد که آن گیج‌ها به خود آیند، ناچار به آنها می‌خندد.»<sup>۶</sup>

### سازمان آزادی بخش لطیفه

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های شوخی این است که انسان را از قید و بندهای موجود، تا حدی رها می‌سازد. گروهی از روان‌شناسان که فروید را باید پیشوای آنان دانست، برای شوخی و لطیفه موجد خنده می‌شود، ساز و کاری همانند رؤیا و خواب را در نظر می‌گیرند. فروید نظریه‌های خود را در این باره در کتابی به نام «لطیفه‌ها و رابطه آنها با ضمیر ناخودآگاه» به تفصیل بیان کرده است.<sup>۷</sup> او معتقد است که کام‌های ناخوشایند، پس از برخورد با هنجارهای اجتماعی به روان ناخودآگاه آدمی رانده می‌شوند. بخشی از آنها در خواب‌ها و رؤیاهای ما امکان ظهور و بروز می‌یابند و بخشی دیگر نیز در قالب شوخی‌ها و لطیفه‌ها مطرح می‌شود.<sup>۸</sup> فروید معتقد است «شوخی از عوارض زندگی تمدنی است و برای اقوام وحشی نه مفهومی دارد و نه لذتی؛ زیرا مردمان ابتدایی - و همچنین اطفال متمدن - برخلاف افراد بالغ متمدن پابند هزاران قید و بند اجتماعی نیستند و آزرده‌گی‌هایی چندان زیاد ندارند که برای جبران آن به شوخی متوسل شوند.»<sup>۹</sup>

به عقیده فروید، لطیفه نوعی ساز و کار دفاعی بخش ناخودآگاه ذهن است. اثر روانی لطیفه از این رو

اهمیت دارد که می‌تواند انرژی روانی سرکوب شده ذهن را دوباره آزاد کند و ارضای روانی - ذهنی به ارمغان آورد. فروید همچنین معتقد است که خود (ego) آن چه را که به صورت محرمانه و تابو (taboo) در آن سرکوفته شده است، با مبتذل و عامیانه کردن آن به شکل لطیفه (و یا دیگر اشکال طنز) دوباره آزاد می‌کند و تنش درونی را به صورت موقت هم که شده تشفی می‌بخشد.<sup>۱۰</sup>

بر طبق همین نظریه، لذتی که از هزل و ظرافت می‌بریم، لذتی است مرکب و ناشی از چند منشأ: نخستین لذت شوخی، کام‌ها و زنده ماست که به صورت شوخی رفع می‌شود و بار خاطر ما را سبک و آرامش روانی را تأمین می‌کند. لذت دیگر شوخی از این است که زنجیرهای تحمیلی جامعه را از دست و پای ما برمی‌دارد، کام‌های مطرود ما را خرسند می‌سازد، و بنابر این، آزادی و وارستگی دوران طفولیت را احیا و ما را مانند یک کودک سرخوش و کام‌روا و فارغ‌البال می‌کند. منشأ سوم لذت شوخی مربوط به اصل «اقتصاد روانی» است. می‌دانیم که روان ذاتاً متمایل به آرامش و کم‌جوشی است و هر چه بتواند در صرف انرژی صرفه‌جویی و از کشاکش روانی جلوگیری می‌نماید؛ زیرا اقتصاد و امساک در صرف انرژی، با آرامش و لذت روانی ملازمه دارد، علی‌هذا شوخی که مستلزم صرف انرژی اندک و کام‌گیری سریع و بی‌دردسر است، به ما لذتی مخصوص می‌بخشد.<sup>۱۱</sup>

فروید همچنین مسئله «برونه و درونه» شوخی را مطرح می‌کند. به نظر او الفاظ و حرکاتی که برای ابلاغ شوخی به کار می‌رود و به منزله برونه آن است و مفهومی که از این الفاظ و حرکات دریافت می‌شود، درونه شوخی به شمار می‌آید.

برونه شوخی باید با مهارت و دقت تام درونه آن را استتار کند؛ زیرا شوخی چون معمولاً در حضور مردم صورت می‌گیرد مانند خیال‌بافی و رؤیا و بیماری‌های

روانی آزادی عمل کافی ندارد و اگر شدید باشد، دیگران را می‌رنجاند. «من برتر» را به جلوگیری وامی دارد، سانسور را برمی‌انگیزد و «من» را شرمگین و پشیمان و از کام‌روایی محروم می‌کند. پس شوخی که وسیله‌ای است برای ابراز مقاصد - جدی باید به مدد مکانیسم‌های روانی چنان ظاهر نازیبای کام‌ها را بیاراید که نه دیگران را ناخوش آید و نه نظام سانسور روانی، و «من برتر» را ناگزیر از مخالفت سازد.<sup>۱۲</sup> مطابق نظریه فروید، لطیفه‌های مربوط به امور سیاسی، مرگ و میر، تبعیض‌های اجتماعی و اختناق سیاسی قابل تحلیل هستند. اما لطیفه‌هایی که در آن بازی‌های زبانی (مانند جناس و لطیفه‌های بی‌معنا) نقش عمده دارند کمتر قابل تحلیلند.<sup>۱۳</sup>

نظریه دیگری نیز برای تبیین علت خنده‌ها و شوخی‌ها وجود دارد که به نظریه برتری‌جویی (superiority) اشتهار دارد. «بر اساس این نظریه، ما زمانی به لطیفه‌ای می‌خندیم یا صحنه‌ای ما را به خنده می‌اندازد که بتوانیم ناخودآگاه بر فرد یا گروهی که بر ما برتری یا تسلط دارد چیره شویم. در واقع، خنده عکس‌العمل برتری موقتی انسان بر فرد یا گروه مسلط بر اوست. ما با لطیفه، فرد یا گروهی را که از آن متنفریم تحقیر می‌کنیم. هر چه فرد یا گروه مورد هجوم منفورتر باشد، لذت حاصل از لطیفه بیشتر است. جالب توجه این است که دنیای لطیفه، دنیای وارونه‌ای است و در اینجا (البته به‌طور موقت) حاکم و محکوم جایشان را عوض می‌کنند.<sup>۱۴</sup> لوناچارسکی، منتقد نام‌دار روس، بی‌اینکه از نظریه برتری‌جویی (superiority) نامی به زبان بیاورد یا به آن اشاره‌ای کند، همان اصول مبانی را در تحلیل‌های خود مطرح می‌سازد: «به‌طور کلی، انسان وقتی می‌خندد که پیروز است. وقتی می‌فهمیم مسئله‌ای به ظاهر حل‌نشده را به سادگی می‌شود حل کرد، نیروهای روانی و جسمی خود را رها می‌کنیم و می‌خندیم، خنده بازتاب فعالیت عصبی مغز است که به

صورت حرکت چهره و عضله درمی‌آید و ما وقتی می‌خندیم، خود را راحت و آسوده می‌کنیم.

لحظه باشکوهی که بدن حالت بسیج و گردآوری نیروهای خود را وامی‌نهد، لحظه‌ای که انسان می‌فهمد به بسیجیدن نیروها نیاز نیست، خنده شادمانی سر می‌دهد. خنده، پیروزی است. اما می‌دانیم که خنده، همیشه از فراز بلندی‌های پیروزی بر نمی‌آید تا بر فرق دشمن شکست خورده فرود آید. خنده از فرود هم برمی‌خیزد و طبقه حاکم، قدرت حاکم و کشور حاکم را نشانه می‌گیرد. اگر خنده نشانه پیروزی باشد، چرا طبقات و گروه‌هایی که هنوز ستم می‌کشند، خنده سر می‌دهند؟

انسان ستم‌کش وقتی از این خنده‌ها سر می‌دهد که دشمن خود را از نظر اخلاقی و معنوی شکست داده باشد و بر آنان چون بخردان بر ابلهان می‌نگرد، اصول و قواعدشان را تحقیر می‌کند.<sup>۱۵</sup>

نظیر همین سخن را اوانامونو درباره «دون کیشوت» گفته است: «او مضحک کردن خودش پیروز خواهد شد و او با خندیدن به خودش و خود را موضوع خنده خود قرار دادن پیروز خواهد شد.<sup>۱۶</sup>»

اما درباره این که چه مطلبی مضحک است و با خواننده چه متنی را مضحک می‌یابد نیز نظریه‌های گوناگونی وجود دارد. یکی از منتقدان ادبی در مقاله‌ای با عنوان «طنز امروز امریکا» گفته است: «مسئله مهم در تحلیل طنز این است که هیچ دو نفری، شیء واحدی را خنده‌دار نمی‌دانند؛ با وجود این، هر کس یقین دارد که از توان شناختن مطایبه برخوردار است.<sup>۱۷</sup>»

ویکتور راسکین (Victor Raskin) که از دیدگاه معنی‌شناسی (semantics) لطیفه‌ها را بررسی کرده است، برای درک معنای یک لطیفه توجه به دو عامل را ضروری می‌داند:

۱ - از قبل بدانیم که با یک لطیفه روبه‌رو هستیم تا آن را با منطق خاص لطیفه توجیه کنیم.

۲ - میان اجزای لطیفه تناقضی موجود باشد (که خود به مفهوم عدم تجانس با منطق روزمره است).<sup>۱۸</sup>

گریما (A. J. Greima) نیز با تکیه بر معنی‌شناسی ساختاری لطیفه را توجیه می‌کند. «به نظر او هر واژه دارای مؤلفه معنایی مخصوص به خود است و باید فقط در محدوده و قطب معنایی مناسب خود به کار می‌رود. به اعتقاد گریما لطیفه زمانی به وجود می‌آید که یک قطب معنایی با قطب دیگر تضاد پیدا کند. او در این باره سه واژه «پلیس»، «سگ» و «پارس کردن» را مثال می‌زند. مؤلفه معنایی پلیس، جاندار و انسان بودن است؛ در صورتی که سگ جاندار است و حیوان، حال اگر بگوییم «پلیس پارس کرد» دو مؤلفه معنایی را با هم مخلوط کرده‌ایم و تضاد به وجود می‌آید. حاصل این کار می‌تواند طنزی گزنده باشد.<sup>۱۹</sup>»

گریما برای هر لطیفه سه بخش در نظر می‌گیرد:

۱ - معرفی: بخشی که لطیفه با آن آغاز می‌شود.

۲ - مطرح کردن مشکل، تضاد یا سؤال.

۳ - راه‌حل یا بخشی که محل انفصال صورت می‌گیرد و تضاد راه به شکلی خنده‌دار حل می‌کند. مثال:

۱ - آقا! یک عینک می‌خواستم.

۲ - برای آفتاب؟

۳ - نه، برای خودم.<sup>۲۰</sup>

ایوان فوناژی (Ivan Fonagy) نیز اعتقاد دارد در سازمان یک لطیفه «ما در واقع با دو سطح واقعیت و ضد واقعیت و یا واقعیت و خیال روبه‌رو هستیم و زمانی که این دو سطح در هم مخلوط شوند، مخاطب با لطیفه روبروست.» او لطیفه‌ها را به دو گروه کلی تقسیم می‌کند:

۱ - آنها که از صنعت جناس و دو معنایی بودن کلمه استفاده می‌کنند.

۲ - آنها که بنیادشان بر انحراف از قوانین و یا زیرپا گذاشتن قواعد زبانی استوار است.<sup>۲۱</sup>

از دیدگاه نشانه‌شناسی (semiology) «لطیفه بیگانه کردن (alienation) نشانه (کلمه یا جمله و...)»

از بافت مألوف و معمول خود است. در لطیفه، نشانه مدلول همیشگی و عادی خود را از دست می‌دهد. در این حالت مخاطب لطیفه با نوعی پارادوکس (paradox) سر و کار دارد.<sup>۲۲</sup>»

امبرتو اکو (Umberto Eco) نیز بر همین امر صحنه می‌گذارد و در کتاب خود سفرهایی در ورای واقعیت می‌گوید: هر فرد بر اساس پیشینه فرهنگی خود، هنجارهایی را می‌پذیرد و در زندگی برای ارتباط با دیگران از نشان استفاده می‌کند. نشانه‌ها دارای نظامی مخصوص به خودند و کسانی که اینها را به کار می‌برند، نشانه‌ها را نظام‌مند می‌دانند و انتظارات مألوفی از آنها دارند. حال اگر فرد و یا متنی این نظام را بر هم زند، ممکن است با متنی طنزآمیز روبه‌رو باشیم.<sup>۲۳</sup>

در زبان‌شناسی نظریه‌های دیگری نیز در توجیه ساز و کار لطیفه وجود دارد که همچنان می‌توانند مطمح نظر پژوهندگان باشند.

هر چند پیش رفت دانش‌های بشری هر روز راز سرپسته‌ای را بر ما مکتشف می‌سازد، اما دانسته‌های ما درباره خنده هنوز بسیار ناچیز است. امروز آشکار شده است که همچنان که صدای خنده در جنسیت‌ها و اشخاص هم جنسی تفاوت دارد، نوع کاربرد آن نیز در نظر افراد یکسان نیست. حتی بخشی از مغز در ناحیه قدامی که اعمال مربوط به خنده را در اختیار دارد، در افراد مختلف، به گونه‌های متفاوتی است، و این میزان درک و دریافت آنها را از شوخی متفاوت می‌سازد.

بنابر این نمی‌توان انتظار داشت که همگان به یک شیوه از طنز یا کمدی لذت ببرند و واکنش آنها در برابر این‌گونه آثار، همانند باشد.

خنده و شوخی، مقوله‌ای است که هنوز می‌تواند موضوع کنجکاوی‌های هوش بشری باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱ - ر. ک. لوناچارسکی، آناتولی: درباره ادبیات، ترجمه ع.

نوریان، پویا، تهران، ج اول، ۱۳۵۱، صص ۷۳ - ۷۴.

۲ - جرجانی، اسماعیل بن حسن: ذخیره خوارزمشاهی، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، ج اول، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۲۲۳. همچنین به نظر می‌رسد مولانا در این بیت به همین مفهوم توجه داشته است.

کودکان خندان و دانا یان گُرش

غم، جگر را باشد و شادی ز شش  
مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد الین نیکلسون، مولی، تهران، ج سوم، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۱۳.

۳ - نقل از: حلبی، علی اصغر: مقدمه‌ای بر طنز و شوخ‌طبعی در ایران، پیک، تهران، ج اول، ۱۳۶۴، ص ۵۹.

۴ - ر. ک. خلایلی، کمال: معجم کوزلا مثال والحکم العربیه، مکتبه لبنان، بیروت، الطبعة الاولى، ۱۹۹۸ م، ص ۲۵۰.

حتی کسی چون فضیل عیاض - صوفی مشهور - که دور از عوالم فکر کردن به خنده و سبب‌های آن است، به همین مطلب اشاره دارد: «در شماره دو خصلت است که هر دو از جهل است: یکی آنکه می‌خندید و عجیبی ندیده‌اید...» عطار، فریدالدین: تذکرةالاولیة: به اهتمام رنولد الن نیکلسون، بریل، لیدن، ۱۹۰۵ م. (افست ایران)، صص ۸۳ - ۸۴.

۵ - طوسی، نصیرالدین محمد بن محمد: اساس‌الافتیاب، به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ج سوم، ۱۳۶۱، ص ۵۹۰.

۶ - آشنا، محمد: «خنده از نظر برگسون»، سخن، دوره سوم (۱۳۲۶) ش ۸ و ۹ صص ۵۳۱ - ۵۳۴ و ش ۱۰ صص ۶۵۸ - ۶۶۸.

7- cf. Freud, sigmund: *Jokes and Relations to the Unconscious*, trans. under the editionship of James Strachey, Hogart press, London, 1971.

۸ - او همین اعتقاد را درباره ادبیات نیز دارد. از جمله می‌گوید: «ادبیات از آن روی خواستنی و بالنده روان آدمی است که به یاری آن، فشارها و واکنش‌های درونی ما راه فرار می‌یابند.» (جونز، ارنست و دیگران: رمز و مثل روان‌کاوی، ترجمه جلال ستاری، توس، تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۵).

۹ - آریان‌پور، امیر حسین: فرود با اشاراتی به ادبیت و عرفان، کتاب‌های جیبی، تهران، ج دوم ۱۳۵۷، ص ۲۶۵.

۱۰ - اخوت، احمد: نشانه‌شناسی مطایبه، نشر فردا، اصفهان، ج اول، ۱۳۷۱، ص ۲۸. نزدیک به همین مفهوم است آن چه جامی در سبحة‌الابرار گفته است:

پرگروه‌رو چون شب از انجم، چند؟

بی‌گروه شو چو دم صبح و بخند

بباغ، خندان ز گل خندان است

خنده آیین خسرمدندان است

خنده هر چند که از جد دور است

جد پیوسته نه از مقدور است

دل شود رنجه ز جد شام صباح

می‌کن اصلاح مزاجس به مزاح

جد بُود پایه سفر فرسودن

هزل یک لحظه به راه آسودن

گسرنه آسودگی‌ات رنج‌زدای

شود از رنج در افنی از پای.

(جامی، نورالدین عبدالرحمن: هفت اورنگ، به تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، ج ششم، ۱۳۷۰، ص ۵۴).

۱۱ - آریان‌پور، امیرحسین: فرودیم با اشاراتی به ادبیت و عرفان، ص ۲۶۶.

۱۲ - همان، صص ۲۶۸ - ۲۶۹.

۱۳ - اخوت، احمد: نشانه‌شناسی مطایبه، ص ۲۸. شاید بتوان گفت که نظریه‌های فروید با وجود نکات مثبت مندرج در

آن، دارای دو نقص عمده نیز هست: ۱ - نگرش کلی به یک اثر هنری ناتوان است و آن را به عنوان اجزایی منفصل و

نجزیه شده می‌نگرد. ۲ - قادر نیست بین نبوغ هنری و ادبی و عقده‌ها و بیماری‌های روانی تفاوتی قائل شود، و این نکته‌ای است که فروید نیز تلویحاً آن را مطرح می‌کند. رک.

گلدمن، لوسین: درباره ادبیت، صص ۵۳ - ۵۴.

۱۶ - ر. ک. مرچنت، ملوین کمپی، ترجمه فیروزه مهاجر، مرکز، تهران، ج اول، ۱۳۷۷، ص ۱۳۱.

17- Zinsser, William (quoted in Alan Castej and Donald Tighe: *Staircase to Writing* Prentice Hall, inc., Newjersey, 1959, p. 464.

۱۸ - برای تفصیل موضوع، رک. اخوت، احمد: نشانه‌شناسی مطایبه، صص ۲۹ - ۳۰.

۱۹ - ر. ک. همان، ص ۳۰ - ۳۱.

۲۰ - همان، ص ۳۱.

۲۱ - همان، ص ۳۲. (البته باید توجه داشته باشیم که مفهوم جناس در این جا وسیع‌تر از آن چیزی است که ما معمولاً

در کتاب‌های بدیع با آن سر و کار داریم، همه چند سمنایی‌ها و ایهام‌ها نیز در اینجا در مقوله جناس

می‌گنجد).

۲۲ و ۲۳ - همان، ص ۳۳.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی